

فصل بادبادک‌ها

آن روزها وقتی عید تمام می‌شد و چند هفته می‌رفتیم مدرسه و بوی سه ماه تعطیلی به مشام می‌رسید، کلی ذوق زده می‌شدیم.

همیشه تابستان را دوست داشتم. یک وقت فکر نکنید به خاطر تعطیلات و نرفتن به مدرسه، نه دلایل مهم تر و با مزه‌تر از تعطیلات داشتم. تابستان که از راه می‌رسید با بچه محل‌ها و هم‌کلاسی‌ها برای انواع بازی‌ها، انواع کارها و انواع روش‌های درآمدزایی کلی برنامه می‌چیدیم. آره درست فهمیدید. اصلاً تعجب نکنید.

من و تقی، دوست همسایه دیوار به دیوارمان، تابستان‌ها با ایجاد یک تعاونی کوچک با کسب و کارهایی که به عقلمان و سمنان می‌رسید کلی درآمد برای خودمان ایجاد می‌کردیم. راستش در درجه اول و مهم باز هم درآمد نبود، بلکه هیجان یادگیری و انجام دادن آن کار و نقشه و به نتیجه رسیدن آن بود. مثلاً ساخت بادبادک یا فروش بادکنک یا ساخت چرخ‌هایی شبیه چرخ‌های سُرّی (اسکیت) و فروش آن‌ها به بچه‌های محل. هر کدام از آن کارها به تجربه نیاز داشت. اول باید اطلاعاتی درباره آن محصول به دست می‌آوردیم. بعد وسایل، مواد اولیه و ابزار آلات ساخت آن وسیله را تهیه می‌کردیم. در مرحله بعد هزینه‌ها را برآورد می‌کردیم تا بفهمیم از نظر اقتصادی تولید آن وسیله برایمان به صرفه است یا نه.

ساخت وسایل به زمان بازی‌های بچه‌ها هم بستگی داشت. مثلاً اگر فصل بادبادک بازی بود، من و تقی خط تولید بادبادک راه می‌انداختیم و اگر فصل چرخ بازی و اسکیت سواری بود، می‌رفتیم توی خط تولید چرخ‌سُری‌ها ساخت خودمان و کلی مشتری جذب می‌کردیم. آن قدر هیجان‌های آن کارها برایمان لذت بخش بود و کیف می‌کردیم که روز و شب نمی‌شناختیم.

خداخدای می‌کردیم تابستان تمام نشود. حالا که به آن روزها فکر می‌کنم، می‌بینم چه تجربه‌های گران‌قدری آن تابستان‌ها برایم داشت. وقتی بزرگ‌تر شدم، کلی از همان تجربه‌ها در کارهایم به کارم آمد. واقعاً آن‌قدری که در تابستان‌ها مهارت آموزی می‌کردم، در طول سال تحصیلی در مدرسه از کسب مهارت خبری نبود.

علی اصغر جعفریان

